

تابعیت و هویت ایرانی قبیله بنی کعب در کرانه خلیج فارس در بین ایران و عثمانی

مهدی شاهین^۱
اسماعیل سپهوند^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

چکیده

آنجا که بنی کعب در قلمرو ایران می‌زیستند و دارای مذهب شیعه نیز بودند نسبت به دولت ایران تابعیت بیشتری داشته و همچنین در عهد افشاریه و زندیه حملات آنها بیشتر متوجه بصره در قلمرو عثمانی و کمپانی هند شرقی انگلیس بود و در لشکرکشی‌های شاهان ایرانی علیه عثمانی نیز حضور داشتند. بعد از اختلافات بین ایران و عثمانی در عهد قاجار و تحدید مرزها طبق معاهدات *ارزنة الروم* و مشخص شدن وضعیت قبایل مرزی، بنی کعب به دلیل داشتن اشتراکات سیاسی و مذهبی بیشتر با ایرانیان، تابعیت دولت ایران را پذیرفتند.

کلیدواژه

معاهده *ارزنة الروم*؛ قبیله بنی کعب؛ قاجاریه؛ خلیج فارس؛ عثمانی، زندیه.

مقدمه

بنی کعب یکی از شعبه‌های قبیله خفاجه، بین ایران و عراق ساکن بودند که در زمان شاه‌عباس صفوی به قلمرو ایران نزدیک و در *قبان* خوزستان در کرانه خلیج فارس ساکن

قبیله بنی کعب یکی از قبایل مهم و تأثیرگذار در روابط بین ایران و عثمانی از زمان سلسله افشار تا عقد معاهده *ارزنة الروم* دوم در زمان محمدشاه قاجار بود. بنی کعب با استفاده از اوضاع آشفته ایران در دوران حکمرانی دولت‌های ناتوان صفویه، زندیه و قاجاریه به صورت خودمختار در فلاحیه و مناطق زیرنفوذ خود، مشکلاتی را چه در خشکی و چه در دریا برای دولت‌های ایران و عثمانی ایجاد کرده و کرانه خلیج فارس را به آشوب می‌کشیدند. کعبی‌ها با استفاده از توان رزمی خود به مقابله با شاهان ایران و پاشایان بغداد و بصره که از طرف عثمانی تعیین می‌شدند می‌پرداختند و با این دو دولت قوی در منطقه می‌جنگیدند. از طرفی کمپانی هند شرقی انگلیس نیز که از تسلط بنی کعب بر کرانه خلیج فارس نگران بود به دشمنی با آنها می‌پرداخت. این قبیله با اینکه محدوده تحت نفوذ کمی در بین دو دولت و یک شرکت در اختیار داشت اما به خوبی از عهده دفاع از منطقه تحت تسلط خود برمی‌آمد. از

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه لرستان. Shahin.m@lu.ac.ir
۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول). sepahvand.esm@fh.lu.ac.ir

گرایش کعبی‌ها به سوی ایران شد؟ به این نتایج دست یافته است که کعبی‌ها به دلیل موقعیت سرزمین ایران، اشتراک مذهبی با ایرانیان و روابط مسالمت‌آمیز با پادشاهان ایران از افشاریه به بعد، تابعیت دولت ایران را بر پذیرفتن تابعیت ترک‌ها ترجیح می‌دادند.

قبیله بنی‌کعب

در میان اعراب طوایف زیادی بنام کعب وجود دارد و نسب کعب به چند نفر از جمله کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه، کعب بن عوف بن انعم خادم پیامبر (ص)، کعب بن عمر بن ربیع خزاعی، کعب بن جشم بن سعد بن زید تمیمی، کعب بن خفاجه بن عمرو بن عقیل که تیره‌ایست از قبیله‌ای معروف به نام خفاجه که ظاهراً نسب کعبی‌های عراق و خوزستان به بنی‌خفاجه بن عمرو که تیره‌ای از بنی‌عقیل بن کعب بن ربیع بن عامر هستند، منتهی می‌شود (سمعی، ۱۳۶۷: ۷۹-۸۱؛ فرامرزی، ۱۳۴۶: ۱۳-۱۲؛ قائم‌مقامی، ۱۳۲۴: ۵۹). بنی‌خفاجه گروه انبوهی بودند که پیش از اسلام به عراق کوچ کرده و در بین بغداد و بصره ساکن و به دلیل راهزنی به خفاجه (دزد) معروف شده بودند. در اواخر قرن ششم هجری بنی‌خفاجه به دو تیره کعب و حزن تقسیم و از طرف خلفای عباسی به راهداری عراق منسوب شدند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۴۵). بنی‌کعب مانند اسلاف خود بنی‌خفاجه ساکن عراق بودند و درست معلوم نیست در چه تاریخی به ایران منتقل شدند (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۱۶). در دوره معاصر تاریخ ایران؛ بنی‌کعب که از عشایر عرب ساکن در خوزستان و جنوب عراق بودند، بعد از گسترش قلمرو خلافت ترکان عثمانی از قبان (زادبومشان) به معشور (ماهشهر) کوچ کردند اما پس از مدتی با بروز قحطی و ضعف حکومت عثمانی به قبان بازگشتند (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۱). در زمان شاه‌عباس صفوی، افراسیاب پاشا، حکمران عثمانی بصره، در سال ۱۱۵۰ ه.ق کعبیان را میان بندر معشور و بهمن شیر اسکان داد (ستوده، ۱۳۸۵: ۴۷۵). فسایی در این باره چنین آورده است:

شدند. کعبی‌ها در زمان افشاریه و زندیه توسط سرکردگان این دو دولت سرکوب شدند. آنها بعد از سرکوب دوم به دلیل شیعه بودن بیشتر به سمت ایران متمایل بودند تا اینکه در زمان ناصرالدین شاه طی معاهده دوم ارزنة‌الروم در قلمرو ایران سکنی گزیدند. از آثار و منابعی که بدین امر اشاره دارند می‌توان به کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» تألیف احمد کسروی اشاره کرد. از آنجا که این اثر تحقیقی و پژوهشی با دقت و حفظ امانت مؤلف به نقل روایت و ارجاع به منابع مستند پرداخته، امروزه برای محققانی که قصد بررسی تاریخ خوزستان در پانصد سال اخیر را دارند به عنوان منبعی معتبر مورد استفاده قرار می‌گیرد. از دیگر تحقیقات جدید می‌توان به کتاب «امیرکبیر و ایران» اثر فریدون آدمیت اشاره کرد که شرح مأموریت امیرکبیر در ارزنة‌الروم را بیان کرده است. همچنین کتاب‌های «ایران در دوره سلطنت قاجار» اثر علی‌اصغر شمیم که روابط ایران و عثمانی را به خوبی به تصویر کشیده و کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان» از عباس میریان که تا حدودی به تاریخ بنی‌کعب پرداخته است. از جمله مقالاتی که به بررسی تابعیت و هویت اقوام ایرانی با تکیه بر اقوام ساکن خوزستان و از جمله اعراب پرداخته است، می‌توان به این موارد اشاره کرد؛ «نگاهی جامعه‌شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان» از عبدالنبی قیم، «هویت ایرانی خوزستان در گستره تاریخ» از اصغر جعفری ولدانی، «گرایش به هویت و هویت ملی و قومی در عرب‌های خوزستان» از سید حمداله اکوانی، «اقدامات امنیتی کریم‌خان زند برای به انتظام درآوردن قبیله بنی‌کعب» از مهدی صلاح و اسماعیل سپهوند، «دورق؛ هجوم کعبی‌ها، خروج افشارها» از اسماعیل سپهوند و دیگران و «دریانوردی کعبیان خوزستان در خلیج فارس» از عبدالحسین میلانی. این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی به بررسی عوامل تابعیت قبیله کعب به ایران و چگونگی شکل‌گیری هویت آنها در طول تاریخ معاصر ایران به ویژه از عهد زندیه تا زمان ناصرالدین شاه پرداخته است. مقاله حاضر با پاسخ به این سؤال که چه عواملی باعث

«ایل چعب [کعب] مردمی قوی دل، سفاک و بی باک هستند و همیشه در میان خودشان جنگ و نفاق بوده و از ریختن خون پدر و برادر باکی ندارند چنانکه مکرر این گونه حوادث در میان آنها رخ داده» (نجم الدوله، ۱۳۴۱: ۱۱۱-۱۱۰).

در ایام سقوط صفویه و سالهای پس از آن، بنی کعب یکی از طوایف قدرتمند عرب بود که قدرت خود را در نواحی ساحلی خلیج فارس و به ویژه در منطقه خوزستان کنونی گسترش دادند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۳۲). در ایام سلطنت نادر، کعبیان در زمان شورش محمدخان بلوچ که به سرکردگی فرج الله در خوزستان به وقوع پیوست به تاخت و تاز پرداختند و نادر، محمدحسین خان قاجار را بر سر آنها فرستاد که آنها تسلیم شده و قبان را به نادر سپردند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۵۳). تا زمان حیات نادرشاه این طایفه در محل خود بر جای ماندند و کمتر تعرضی به اطراف می نمودند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۳۳). حتی در لشکرکشی نادر به بصره در سال ۱۱۴۸ هـ ق کعبی ها به سرکردگی شیخ سلیمان که تابعیت ایران را پذیرفته بودند خود را برای این لشکرکشی آماده ساختند (قدوسی، ۱۳۳۹: ۲۷۸). در آن موقع کعب در کنار رود بهمن شیر و قبان اقامت داشتند و چون فرصت یافتند حمله سخت به تیره افشاریه کردند و آنها را از آنجا راندند و به جای آنها مالیات دولتی تقبل و به رعیت ایران درآمدند. نادرشاه آنها را عفو کرد و ایل کعب در شادگان برقرار و از قبان نقل مکان و در مرکز بلوک شادگان تمرکز یافتند (میریان، ۱۳۵۲: ۵۱۲-۵۱۱). با مرگ نادرشاه در سال ۱۱۶۰ هـ ق کعبیان با حدود دو هزار خانوار به دلیل اینکه از والی بغداد و بصره رنجیده بودند به دورق (فلاحی) آمدند و در این زمان پیشوای کعبیان شیخ سلیمان بود (نامی اصفهانی، ۱۳۶۶: ۱۲۶؛ فسایی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۴۱۵؛ ستوده، ۱۳۸۵: ۴۷۵). وی در نیرومند ساختن کعبی ها و گسترش قلمروشان بسیار کوشش کرد و با مرگ نادر آنها را به سوی دورق گسیل داشت. شیخ سلیمان توانست دورق را از دست حکمران افشاری به درآورد و در آنجا شهر فلاحیه را بنیان نهاد (افشار، ۱۳۸۲: ۶۱). هجوم کعبی ها موجب

طایفه ای از اعراب عراق عربند در سال ۱۱۷۸ هـ ق «شیخ سلیمان» با طایفه بنی کعب به نواحی بلوک فلاحی (شادگان امروزی) آمده، بزرگان آنها در قصبه فلاحی، مسکن کرده، حکومت این بلوک را تصاحب نمودند و حاکم خود را شیخ المشایخ گویند و زبان آنها به عربی باقی است و زندگانی را [از] زراعت و نخلستان دارند» (فسایی، ۱۳۸۲: ۷۸۱/۱).

مردم عرب خوزستان (از جمله بنی کعب) در بخش جلگه ای آن زندگی می کنند (قیم، ۱۳۸۰: ۹). کعبی ها بعد از سقوط سلسله صفوی، قدرت خود را افزایش دادند (سپهوند و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۰). آنها پس از ورود به ایران، به مذهب شیعه گرویده و تابعیت ایران را پذیرفتند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۶: ۱۳۵؛ جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۷۳). عثمانی ها به خاطر مذهب تسنن به بنی کعب روی خوش نشان نمی دادند (میریان، ۱۳۵۲: ۴۳۱-۴۳۰). کعبی ها در سالهای بعد در عهد زندیه و قاجاریه مورد ترحم و توجه پادشاهان ایرانی بودند. در سال ۱۱۹۷ هـ ق که رئیس قبیله کعب، شیخ برکات کشته شد شیخ غضبان جانشین او شد. در زمان او نیز جنگ های بسیاری روی داد که یک نمونه آن جنگ سلیمان پاشا والی بغداد به همدستی شیخ منتفق بود که به جنگ با کعبیان برخاستند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۶۹). زیرا بنی منتفق سنی بودند و با کعبی های شیعه اختلاف مذهبی داشتند، چنانکه در سال ۱۱۹۲ هـ ق نیز صادق خان سپاهی به فرماندهی محمدعلی خان زند به همراهی عشایر بنی کعب به جنگ اعراب بنی منتفق فرستاد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱: ۱۸۷). در واقع حاکمان ایران و عثمانی که از اختلافات مذهبی این دو قبیله آگاه بودند، آنها را علیه یکدیگر تهدید می کردند.

بنی کعب از سقوط صفویه تا سقوط افشاریه

در اواخر سلطنت صفویان از سال ۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵ هـ ق کعبیان به سرپرستی مشایخ خود می زیستند و چهار تن از آنها به نام های علی بن ناصر، عبدالله بن ناصر، سرحان و رحمه بر کعبیان حکمروا بودند که همگی توسط کعبیان کشته شدند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). چنانکه نجم الملک در «سفرنامه خوزستان» در این مورد چنین آورده است:

و رونق حاصل از آن برای دربار زندیه بود (نورایی، ۱۳۸۴: ۴۱۰). با توجه به سابقه طولانی دزدی‌ها و شرارت کعبی‌ها از عصر خلفای عباسی تا دوره زندها (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۱۶-۱۴) هم در خشکی و هم در کرانه خلیج فارس باعث بی‌اعتمادی کریم‌خان به بنی‌کعب شد، چنانکه دو بار حمله از طرف کریم‌خان به آنها، این موضوع را ثابت می‌کند (همان: ۲۶). در واقع خودمختاری نسبی آنها در جنوب عراق و نظام قبیله‌ای موجود، آنان را قادر ساخته بود که به عنوان قدرتی محلی در برابر حملات پراکنده والیان بغداد مشکل‌ساز باشند و حتی با شکست در برابر سپاه کریم‌خان نیز هر از چندگاهی سر از عنان اطاعت می‌ربودند و منطقه را برای دولت زندیه هم ناامن می‌کردند (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۱).

در این زمان کعبی‌ها «بر مترددین بحر عمان و متوقفین خور و لنگرگاه دست تطاول می‌گشودند» (نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۶: ۱۲۶). با توجه به سابقه طولانی دزدی‌ها و شرارت بعضی از افراد منتسب به بنی‌کعب، آوازه آن از عصر خلفای عباسی تا دوره زندها پیچیده بود (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۱۶-۱۴). شیخ‌سلیمان کعبی از دزدان دریایی معروف عصر افشاریه و زندیه به‌شمار می‌رفت و بساط تاراج اموال کشتی‌ها و یا در نمونه آرام آن اخذ باج و خراج توسط قبیله به جای حکومت مرکزی باب شده بود. این دست امور بی‌اعتمادی کریم‌خان به این قبیله را فراهم آورد و او برای اثبات قدرت حکومت مرکزی ناچار به برخورد با این نوع شرارت‌های متداول شد (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۱۵ و ۲۶). در حمله دوم کریم‌خان به بنی‌کعب، وی سد دورق را که از نظر اقتصادی برای بنی‌کعب و آن منطقه بسیار سودمند بود را در هم شکست و این امر در تابعیت بی‌چون و چرای کعبی‌ها نقش به‌سزایی داشت زیرا بعد از ویرانی آن، کعبی‌ها هیچ وقت قدرت سابق خود را نیافتند و مطیع کریم‌خان شدند. نامی اصفهانی و فسائی به این موضوع چنین اشاره کرده‌اند:

«چون شیخ‌سلیمان، سدی بر رودخانه جراحی بسته بود و رودهای بسیار از راست و چپ از آن بریده، آبادی

خروج افشارها از دورق شد، چنانکه پس از برقراری صلح بین دولت ایران و عثمانی و قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ هـ.ق کعبی‌ها بار دیگر به تاخت‌وتاز پرداخته و از پرداخت حق دیوانی خود، خودداری کردند و دسته‌های باقی‌مانده افشار را از دورق بیرون راندند. آنها با قدرت در آنجا به پی‌ریزی حکومت محلی خود پرداختند (میلانی، ۱۳۸۶: ۵۰۶-۵۰۵؛ سپهوند و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۰). در سال‌های پس از آن، بنی‌کعب یکی از طوایف قدرتمند عرب بود که قدرت خود را در کرانه خلیج فارس و به‌ویژه در منطقه خوزستان کنونی گسترش داد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۳۲). بعد از آن شیخ‌سلیمان شروع به گسترش فتوحات خود کرد:

«چنانکه پس از رسیدن به دورق در آنجا استوار شدند. شیخ‌سلیمان دست به شهرهای دیگر انداخته در مدتی قلمرو حکمرانی خود را از هندجان در سرحد فارس تا آن سوی شط‌العرب برسانید سپس کشتی‌ها ساخته در شط‌العرب و کارون و خلیج فارس به کار انداخت و بدینسان نیروی خود را هرچه بیشتر گردانید» (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

بنی‌کعب در عصر زندیه

در زمان کریم‌خان زند قبیله کعب به سرکردگی شیخ‌سلیمان از آشفتگی وضع موجود در ایران نهایت استفاده را برد و با استقرار در فلاحیه به یکه‌تازی در خوزستان و سواحل آن پرداخت تا اینکه با به قدرت رسیدن کریم‌خان زند و تثبیت سلطنت او، روابط حکومت مرکزی با قبیله کعب وارد مرحله جدیدی شد. به نوشته جان پری^۱، قبل از لشکرکشی کریم‌خان به خوزستان تعادل در این منطقه به هم خورده بود. آل‌کثیر در اطراف دزفول و شوشتر و والی مشعشعی عربستان در هویزه بر اثر نزاع‌های مستمر با یکدیگر خود را ضعیف کرده بودند (پری، ۱۳۶۷: ۲۳۶). در این میان کعبی‌ها از موقعیت استفاده کرده و بر خوزستان مسلط شدند چنانچه حملاتی نیز به بصره داشتند (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۲۶-۲۷). در واقع بین سقوط اصفهان تا تثبیت سلطنت کریم‌خان زند، عصر دزدی‌های مشهور دریایی در خلیج فارس بود و این امر باعث اختلال در کار تجارت

1. John Perry

عثمانی: روابط ایران و عثمانی در عهد زندیه بر محور بصره بود و البته آزار تجار و زوار ایرانی، عزل محمدپاشا، سرحددار کردستان که متمایل به کریم‌خان بود نیز بر این روابط تأثیرگذار بود. به‌طورکلی رقابت بندر بصره با بنادر ایرانی و رونق آن باعث حمله کریم‌خان زند به بصره شد. ضعف ترک‌ها، قتل عمرپاشا (حاکم بصره) توسط جانشین او (مصطفی پاشا) از جمله عواملی بود که باعث حرکت صادق‌خان زند با ۳۰ هزار، یا به روایتی، ۲۰ هزار سپاهی، به‌دستور کریم‌خان به‌سوی بصره برای فتح آن شد (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۵۵-۴۰). به‌طورکلی از مشکلات اساسی کریم‌خان در خلیج فارس قدرت گرفتن کعبی‌ها در خوزستان و تضعیف حاکمیت ایران در این نواحی و رقابت شدید بین بصره و بنادر ایرانی و بیم از دست رفتن موقعیت ایران در خلیج فارس بود. در واقع تلاش کریم‌خان برای فتح بصره را باید به معنای کوشش برای اعاده رونق تجاری به بنادر ایرانی تعبیر کرد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۵۸ و ۳۶۶). زیرا در سال‌های پس از مرگ نادر، نبود امنیت لازم و وجود مدعیان قدرت، زمینه فعالیت برای انگلیسی‌ها را مشکل کرد. هرکدام از حکام محلی مانند ملاعلی‌شاه، ناصرخان لاری و محمدولی‌خان از شرکت‌های خارجی از جمله کمپانی هند شرقی انگلیس، مبالغی را طلب می‌کردند و این باعث شد که بسیاری از تجار، این شهر را به قصد جاهای دیگر به‌ویژه بصره و بوشهر ترک کنند. بصره در میان مراکز سیاسی منطقه بغداد، شیراز، استانبول و حلب واقع شده بود، در حالی که بندرعباس در انزوا به سر می‌برد (چلونگر، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۲). در پی انتقال کمپانی هند شرقی انگلیس به بصره، کریم‌خان تلاش زیادی برای جلوگیری از این اقدام نمود اما وقتی این امر از طریق مذاکره حل نشد مجبور به لشکرکشی به بصره شد تا بصره در محدوده قلمرو او قرار گیرد. در این زمان چون بنی‌کعب در نتیجه ضعف خاندان مشعشعیان به قدرت دست یافته بودند به اتباع و کشتی‌های تبعه عثمانی روی دریا تعدی و تجاوز می‌کردند. گویا کریم‌خان یکبار بر سر بنی‌کعب لشکر کشید ولی کاری از پیش نبرد. بعد از ناکامی کریم‌خان، شیخ سلمان بیش

زیادی ساخته بود، کریم‌خان سد و قلعه حصار در فلاحیه که کعبی‌ها به آن پناه برده بودند را خراب نموده، پس از دو سه روز رسولی از جانب شیخ سلمان آمده و میرزا محمدعلی صدرالممالک را شفیع و واسطه نمود که هر ساله، قبیله کعب مبلغی به رسم مالیات به خزانه کریم‌خان برسانند و چون این قبیله شیعه اثناعشری بودند، درخواست آنها، مقبول گردید» (نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۶: ۱۳۳-۱۳؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۶۰۸/۱).

درواقع لشکرکشی کریم‌خان با اینکه باعث شکسته شدن سد دورق و از بین رفتن آبادانی آن منطقه شد اما در مطیع کردن قبیله کعب و تابعیت آنها نقش به‌سزایی داشت. در واقع کریم‌خان بر آن شد تا این منطقه گسترده و آبادان را از یکه‌تازی‌های بنی‌کعب خارج سازد. درنهایت با بروز جنگ، پیروزی با کریم‌خان بود و نهایتاً به صلح شیخ‌سلیمان با وی به اتمام رسید. برای کریم‌خان، وجود کعبیان در امنیت منطقه و جلوگیری از تسلط عثمانی امری حیاتی و استراتژیک بود. از این رو کریم‌خان در تخریب قدرت کعبیان اصرار چندانی نداشت (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۱۵). بعد از این لشکرکشی باز هم بنی‌کعب مطیع دولت ایران شدند چنانکه هر وقت زمامداران ایران خود را نیرومند احساس می‌کردند و می‌توانستند اعمال قدرت کنند، اعراب کعب خراج را به نحو منظم می‌پرداختند. اما به مجردی که احساس می‌کردند می‌توانند سر از تبعیت بردارند، هیچ‌گاه در آن تعلل نمی‌کردند (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۱۹).

روابط بنی‌کعب با دولت عثمانی و کمپانی هند شرقی انگلیس
آشنایی با تاریخ سیاسی بنی‌کعب از عصر زندیه که تا حدود زیادی تابعیت ایران را پذیرا شده بودند، تا پذیرفتن تابعیت قطعی دولت ایران در عصر محمدشاه، مستلزم شناخت روابط این قبیله با دولت عثمانی و کمپانی هند شرقی انگلیس است. شیخ سلیمان در طول ریاست خود بر قبیله کعب با ترک‌ها و کمپانی هند شرقی اختلاف داشت. وی نشان داده بود آنقدر نیرومند است که به راحتی می‌تواند این دشمنان قوی را تحریک و تهدید کند (رجبی، ۱۳۵۵: ۹۳). بنابراین در ادامه بحث به این روابط اشاره خواهد شد:

ناحیه دور از دسترس دورق عقب نشستند و محاصره دریایی را با تطمیع کردن و پرداخت هدایایی به پادشاه خنثی کردند (پری، ۱۳۶۷: ۲۳۷). در زمان زندیه کعبی‌ها باعث آزار ساکنان بصره و ناامنی در سواحل خلیج فارس بودند در واقع اقدام آنها باعث شد والی بغداد دوبار به سوی کعبی‌ها لشکرکشی کند؛ یکبار در سال ۱۱۷۵ هـ.ق با کمک مولا مطلب سرکرده مشعشعیان و بار دیگر در سال ۱۱۷۷ هـ.ق با لشکری از «ترک و کرد و عرب» به فلاحیه تاخت ولی هر دو بار کاری از پیش نبرد (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۶۰). در این واقعه درگیری کعبی‌ها با حاکم بصره باعث دخالت کریم‌خان در امور بصره شد زیرا وی به کعبی‌ها به دیده تبعه خود می‌نگریست. جان پری اشاره دارد که در سال ۱۱۷۹ هـ.ق ابتدا انگلیسی‌ها عقب‌نشینی کردند و بعد از عقب‌نشینی آنها، قسمتی از قوای ترک بر جای مانده بود که پسر شیخ‌سلیمان با هدایای بسیار به خدمت کریم‌خان رفت و او را وادار کرد در دفع ترک‌ها به کعبی‌ها مساعدت نماید. کریم‌خان نیز با فرستادن دو نامه برای پاشای بغداد و حاکم بصره به آنها یادآور شد که دورق جزئی از خاک ایران است و آنها باید قوای‌شان را از آنجا خارج کنند و یا مسئول عواقب عمل خویش باشند (پری، ۱۳۶۷: ۲۴۰-۲۳۹). بعد از آنکه برای همسایگان معلوم گشت کریم‌خان قدرت را قبضه کرده است روابط دیپلماتیک از طرف همسایگان ایران با دربار زند برقرار شد و پاشای بغداد نیز چون کریم‌خان را مالک ایران می‌دانست شکایت بنی‌کعب را با او در میان گذاشت و به بنی‌کعب به عنوان تبعه ایران می‌نگریست چنانکه از دور به تماشای برنده جنگ زندها و بنی‌کعب نشست. با توجه به هدایا و مالیاتی که سرکردگان قبایل و رؤسای شهرها به کریم‌خان می‌دادند نقش آن در لشکرکشی خان زند به مناطق مختلف ایران از جمله خوزستان و تابع کردن قبیله کعب مشهود است. در واقع والی بغداد، عمر پاشا، برای حذف یا کاهش قدرت بنی‌کعب، کریم‌خان را به حمله به قلمرو کعبیان ترغیب کرد، او ترجیح می‌داد که کعبیان بیشتر از سوی ایران مورد فشار قرار گیرند و خود متحمل هیچ‌گونه هزینه‌ای در این خصوص نشود و از

از پیش بنای تعرض به اتباع دولت عثمانی و مردم بصره گذاشت و فریاد و شکایت عثمانی‌ها و اتباع آن دولت بلند شد (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۲۶-۲۷). کریم‌خان در حمله به خوزستان بنی‌کعب را بر سر راه خود مطیع کرد ولی هدف اصلی او بصره بود. در واقع کریم‌خان از حاکم بصره برای سرکوبی بنی‌کعب درخواست همکاری و مساعدت داشت نه دخالت و دلیل اصلی دریافت کمک از حاکم بصره برای سرکوبی شیخ سلیمان به این دلیل بود که حکومت او را تابع دولت ایران می‌دانست (نامی‌اصفهان، ۱۳۶۶: ۱۲۷).

درواقع باید چنین گفت که کریم‌خان نیز به کمک حاکم بصره نیازی نداشت، چنانکه فرامرزی اشاره می‌کند:

«کریم‌خان برای تدارک حمله به کعبی‌ها از منزل سیلاخور [در لرستان] بیش از اندازه احتیاج، آذوقه حمل کرده بود» (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۳۰).

به قول جان پری: «خان‌زند با خواستن علوفه و خواربار و قایق از هویزه و بوشهر عدم کمک متسلم [حاکم] بصره را جبران کرد» (پری، ۱۳۶۷: ۲۳۸). در زمان تعقیب وقتی شیخ‌سلیمان کعبی به دریا گریخت و برای تعقیب او کشتی لازم بود؛ کریم‌خان به والی بغداد و بصره پیام فرستاد که در اجرای تعهدی که نموده است کشتی و کلیه مایحتاج را در اختیار او قرار دهند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۶۷). طبق شواهد این درخواست بهانه‌ای بیش نبود زیرا وقایع بعد نشان می‌دهد که کریم‌خان فتح بصره را در سر می‌پروراند، چنانکه در نامه‌ای که بعد از سرکوب شیخ‌سلیمان و میرمهنا به احمدپاشا نوشت، او را تهدید کرده بود که اگر او خواهرش، عادل‌خاتون را برای خان زند نفرستد آماده جنگ باشد (رستم‌الحکما، ۱۳۴۸: ۴۰۰). بعد از شکست بنی‌کعب از کریم‌خان و تابعیت کعبی‌ها نسبت به دولت ایران، در سال‌های ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ هـ.ق متسلم [حاکم] بصره که علی‌آقا نام داشت بیهوده تلاش کرد با بهره‌گیری از مساعدت یک کشتی جنگی انگلیسی، دهانه رودخانه جراحی را در «خور موسی» ببندد تا بنی‌کعب را وادار به پرداخت مالیات کند؛ کعبی‌ها به سادگی به قسمت علیای رودخانه و

عثمانی‌ها فوراً تقاضای کریم‌خان را پذیرفتند و رفتند. کعبی‌ها متوجه کشتی‌های انگلیسی شده و سه کشتی از آنها را مسترد داشتند. بعد از شکست‌های متوالی که به انگلیسی‌ها وارد شد مدت دو سال نیروی دریایی این دولت رفت و آمد کعبی‌ها را به دریا مسدود کرد ولی سرانجام به دلیل نداشتن خوار و بار ناچار دست از محاصره بنی کعب برداشتند (رجبی، ۱۳۵۵: ۹۳؛ فرامرزی، ۱۳۴۶: ۳۳-۳۴). نجم‌الملک در این باره چنین آورده است:

«در واقع مکانیت فلاحیه خیلی محکم است از طرفی به توسط نهر خور به دریا راه دارد که گریزگاهی است به وقت ضرورت، سابق بر این هم انگلیسی‌ها از همان راه می‌آمده‌اند به تسخیر فلاحیه. شیوخ چعب (کعب) کشتی‌های آنها را با نفت آتش زده مراجعتشان داده ...» (نجم‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۱۰).

چنانکه در زمان جنگ ایران و انگلیس در محمره در سال ۱۲۷۳ ه.ق از زبان حاج جابر نیز در ذکر این واقعه چنین آمده است:

«همین کشتی جنگی انگلیسی با قشون آمد خواست فلاحیه را بگیرد و عرب با ۵۰۰ نفر جمعیت بی‌توپ و قشون دولتی، تمام قشون انگلیس را قتل کردند یک نفر را نگذاشتند بیرون برود، ۵۰۰ عراده توپ گرفتند که حالا اکثری هست» (جنگ ایران و انگلیس در محمره، ۱۳۵۷: ۵۳-۵۲).

در واقع تسلط کعبیان بر دریانوردی هم مزید بر علت بود تا کریم‌خان بتواند با اتکا بر همین نیرو در منطقه خلیج فارس قدرت خود را افزایش دهد. این دوستی با شکست انگلیسی‌ها از شیخ سلیمان فزونی یافت (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۴). فعالیت کعبی‌ها علیه انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها با مرگ شیخ سلیمان در سال ۱۱۸۲ ه.ق فروکش کرد و از طرفی دیگر کریم‌خان که درگیر مسئله میرمهنا شده بود ماجرای بنی کعب را دنبال نکرد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۶۶). تنها پس از مرگ شیخ سلیمان بود که از طرف کعبی‌ها دیگر خطری متوجه انگلیسی‌ها نبود (رجبی، ۱۳۵۵: ۲۲۵). به نظر می‌رسد کعبی‌ها مخالف حضور عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها در کرانه نزدیک به خود در خلیج فارس بودند و تا می‌توانسته‌اند به آنها خسارت زده و منطقه را ناامن می‌کردند تا مانع حضور آنها در خلیج فارس باشند. یعنی

سویی قدرت خود را برای دفاع از بصره که مورد توجه ایران نیز بود حفظ کند (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۴ و ۱۵). به‌طور کلی اقدامات کعبی‌ها، کریم‌خان‌زند را ناگزیر به مداخله در امور بصره می‌کرد و تلاش او برای فتح بصره را باید به معنای کوشش برای اعاده رونق تجاری به بنادر ایرانی تعبیر کرد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۶۶).

کمپانی هند شرقی انگلیس: در سال ۱۰۰۹ ه.ق به فرمان ملکه الیزابت «کمپانی هند شرقی انگلیس» تأسیس شد. مقر این کمپانی بندر سورات در غرب هندوستان و مشرف به دریای عمان و خلیج فارس بود. در زمان سلطنت شاه‌عباس اول، دامنه فعالیت‌های کمپانی هند شرقی در ایران گسترده‌تر شد و با اعزام چند تن از نمایندگان کمپانی به اصفهان سرانجام در سال ۱۰۲۶ ه.ق یک مرکز تجارت خارجی در این شهر افتتاح شد و دو سال بعد این شرکت دفتری تجاری در بندر جاسک باز کرد و زمانی که در سال ۱۰۳۱ ه.ق پرتغالیان از ایران اخراج شدند و بندرعباس مرکز تجاری ایران در خلیج فارس شد، جاسک مرکز مبادلات کمپانی با پایتخت ایران بود (اسدی، ۱۳۸۵: ۹۰-۹۱). حضور انگلیسی‌ها در بندرعباس چندان دوامی نداشت زیرا با مرگ شاه‌عباس در سال ۱۰۳۹ ه.ق و توسعه قدرت هلندی‌ها وضعیت جدیدی برای آنان به وجود آمد، با این همه دفتر تجارتی انگلیسی در بندرعباس فعال بود (وثوقی، ۱۳۸۴: ۲۸۱). پس از مرگ نادرشاه به دلیل ناامنی در سواحل خلیج فارس و زورگویی خوانین و حاکمان محلی به کمپانی هند شرقی انگلیس، باعث شد که بسیاری از تجار این شهر را به قصد جاهای دیگر به ویژه بصره و بوشهر ترک کنند (چلونگر، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۲). پس از آن کعبی‌ها با حمله به بصره مشکلاتی را هم برای حاکم بصره و هم کمپانی هند شرقی انگلیس پیش آوردند. انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها که هر دو از شرارت این قبیله به ستوه آمده بودند با یکدیگر همدست شده و متفقاً به آن طایفه حمله کردند ولی شکست خوردند. در این بین کریم‌خان به عنوان اینکه کعبی‌ها از رعایای ایرانند به عثمانی و انگلیسی‌ها فشار آورد که از خاک ایران خارج شوند.

قدرت خود را افزایش دهد و این امر با شکست انگلیس‌ها از شیخ‌سلیمان فزونی یافت. در سال ۱۱۸۸ تا ۱۱۸۹ ه.ق، بنی‌کعب سپاه زند را در فتح بصره کمک نمود و در اتحاد خوارج عمان با بصره بر ضد ایران، جانب ایران را گرفتند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۷۰). حقیقت آن بود که نظام ملوک‌الطوایفی مدعی استقلال قبیله‌ای برای حساس‌ترین منطقه جنوب غرب ایران، امری نبود که از دید کریم‌خان زند مخفی بماند. او با درایت، کم‌هزینه‌ترین راه را برای رفع مشکلات بنی‌کعب در نظر گرفت. در طرح کریم‌خان، از سویی توان آنان را در منطقه برای حفظ امنیت و انتظام امور حفظ کرد و از سوی دیگر مانع از سوءاستفاده عثمانی و انگلیس در جریان نابودی کامل بنی‌کعب که خواسته عثمانی و در مرحله بعد انگلیس بود، گردید. رعایت جانب و مدارا با بنی‌کعب هم به‌لحاظ مذهبی و هم به‌لحاظ قومی باعث کمک‌های شایان این مردم در مقاطع بعدی به حکومت کریم‌خان شد (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۱۶). با مرگ کریم‌خان، زندها بصره را رها کردند و این شهر دوباره به تصرف دولت عثمانی درآمد. کعبی‌ها هم به سرکردگی شیخ برکات به فلاحیه بازگشته و مشغول زد و خورد با همسایگان خود شدند. چنانچه لشکر به رامهرمز و هندیجان کشیده و آن نواحی را از آن خود ساختند و در کرانه خلیج فارس از بندر بوشهر و عمان گرفته تا نزدیکی‌های بصره مردم باج‌گزار او گردیدند. زندها درگیر جنگ‌های جانشینی و رقابت با قاجارها شدند تا اینکه دوره شورش در ایران نیز به پایان آمد و قاجارها به سلطنت ایران دست یافتند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۶۹؛ فرامرزی، ۱۳۴۶: ۷۸-۷۶).

کعبی‌ها در عصر قاجار

در دوره قاجار قلمرو بنی‌کعب از دورق تا بصره بود. در این زمان بین طوایف مختلف بنی‌کعب بر سر تسلط بر خوزستان اختلاف بروز کرد. از این زمان طوایف گوناگون این قبیله هر کدام بخشی از خوزستان را به تصرف خود در آوردند. شیوخ آل خمیس در رامهرمز، محیسن در خرمشهر و اعراب باوی در جنوب و شرق رود کارون تسلط یافتند

می‌توان چنین گفت که اتحاد کریم‌خان با بنی‌کعب برای استفاده از آنها به عنوان سدی در برابر عثمانی و نیروهای انگلیسی مفید واقع شد. کریم‌خان می‌خواست از عثمانی و نیز از کمپانی هند شرقی برای مقابله با بنی‌کعب کمک بگیرد ولی وعده‌های آنان محقق نشد و بعداً ناچار شد در برابر عثمانی و کمپانی هند شرقی از بنی‌کعب حمایت کند و مزاحمت آنها را دفع نماید. هنگامی که امام خوارج عمان، قصد کمک به حاکم بصره که مورد حمله کریم‌خان قرار گرفته بود را داشت؛ کریم‌خان چند تن از شیوخ بنی‌کعب مانند شیخ برکات و شیخ رییس را به‌همراه شیخ ناصر ابومهری بندر بوشهری را به کمک صادق‌خان فرستاد (نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۶: ۱۹۶). قبل از آن نیز کریم‌خان که قصد حمله به خوارج عمان را داشت زکی‌خان را برای گرفتن کمک به صورت «جهازات و سفاین و غرابات دیوانی و ...» به میان قبیله کعب فرستاده بود (همان: ۱۷۶). اینکه بنی‌کعب کمک کرده یا نکردند گزارشی در منابع نیامده است اما کعبی‌ها به سرکردگی فرزندان شیخ‌سلیمان؛ غانم و برکات در عملیات وکیل در عمان و بصره او را یاری داده و از نیروهای همراه صادق‌خان بودند. در واقع موافقت بنی‌کعب با حمله سپاه زند به بصره به معنای صاف شدن جاده پیشروی به سمت این بندر بود (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۶۶). چنانکه با حمله‌ای که کریم‌خان از مسیر فارس تا بصره انجام داد، توانست بصره را فتح نماید. استفاده از قبایلی که بر سر راه قوای زند بودند نیز در راستای همین هدف یعنی تصرف عراق به‌کار گرفته شدند. از جمله این قبایل، قبیله بنی‌کعب که بعد از اظهار تابعیت کریم‌خان، برای فتح بصره در لشکر زند مورد استفاده قرار گرفتند (صلاح و سپهوند، ۱۳۹۵: ۲).

کریم‌خان در پاداش همکاری بنی‌کعب در حمله به بصره، شهر «ندیجان» با روستاهای آن را به شیخ‌کعب واگذار کرد تا کعبی‌ها را در آنجا سکونت دهد و مالیات آنجا را سالانه هزار تومان بپردازد (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۶۸؛ هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۸۱: ۱۸۷). تسلط کعبیان بر دریانوردی هم مزید بر علت بود تا کریم‌خان بتواند با اتکا بر همین نیرو در منطقه خلیج فارس

محمدعلی میرزا دولتشاه پسر فتحعلی شاه نخستین حاکم قاجاری خوزستان است که به سرزمین آنها اردو کشی کرد. بعد از مرگ محمدعلی میرزا دولتشاه، کعبی‌ها خودسر و آزاد بودند و کسی به سراغ آنها نمی‌آمد (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۷۴-۱۷۵). تا اردو کشی معتمد به خوزستان شیخ فلاحیه خراج‌گزار حاکم فارس به‌شمار می‌آمد. دوره شکوه قدرت کعبی‌ها، روزگار حکمرانی شیخ ثامر خان است که به روزگار محمدشاه، چون شاهکی مستقل در جنوب خوزستان حکومت می‌کرد؛ از این رو مورد توجه انگلیسی‌ها قرار گرفت. از آنجا که هنگام اردو کشی محمدشاه به هرات فعالیت‌های لایارد (جاسوس انگلیسی) در جنوب خوزستان بالا گرفت، دولت مرکزی معتمدالدوله را به خوزستان فرستاد؛ او نیز پس از دستگیری محمدتقی‌خان بختیاری، فلاحیه را تصرف کرد و با فراری ساختن شیخ‌ثامر خان به کویت، به قدرت کعبی‌ها در خوزستان پایان داد. پس از سرکوبی شیخ‌ثامر خان، میان شیخ‌های کعبی بر سر ریاست ستیز پدید آمد. نخستین شیخ فلاحیه پس از شیخ‌ثامر خان، شیخ‌فارس پسر شیخ‌غیث بود که پس از چند سالی چون از عهده پرداخت مالیات بر نمی‌آمد حاکم خوزستان او را برداشته، شیخ‌لفته نامی را به جای او برگماشت و این دو تن سالیان دراز هم چشم و جانشین یکدیگر بودند یا که حاکم خوزستان گاهی آن را برداشته، این را می‌گذاشت و گاهی آن را گذارده این را برمی‌داشت. شکست سنگینی که معتمد بر کعبی‌ها وارد ساخت و به دنبال آن کشمکش پیش آمده در میان شیخ‌های کعبی، توان این دودمان را بر باد داد. به همین سبب آنها در روزگار شاه‌مرد^۱ (مرگ محمدشاه قاجار برابر با ۱۳۶۶ ه.ق) یارای هیچ آشوبی نداشتند (افشار، ۱۳۸۲: ۶۱-۶۲؛ کسروی، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۷). در سال ۱۲۶۶ ه.ق بر حسب فرمان ناصرالدین شاه، اردشیر میرزا مأمور به حکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی چعب و رامهرمز گشت و سلیمان‌خان گرجی

(و ثوقی، ۱۳۸۴: ۳۷۵؛ آبادیان، ۱۳۸۵: ۵۹۱). از فروپاشی دولت صفویه و رشد قدرتهای قومی در ایران تا روزگار استقرار و تثبیت قدرت قاجارها در زمان فتحعلی‌شاه، قدرت‌های مستقل نیز در خوزستان رشد می‌کنند. نام‌آورترین این قدرت‌ها والیان هویزه در غرب، عرب‌های کعبی در جنوب، کوه‌نشینان بختیاری در شرق و شهرنشینان کهن در شمال هستند (افشار، ۱۳۸۲: ۵۳). در این عهد با اینکه کعبی‌ها از اتباع دولت ایران بودند اما به صورت خودمختار حکومت می‌کردند. طایفه بنی‌کعب از دخالت حکومت مرکزی در امورشان خودداری کرده، همواره با قبایل بختیاری ساکن اطراف همکاری داشتند؛ تا جایی که وقتی شاه فردی از ایل بختیاری را به حکومت خوزستان می‌گماشت، او با کمک شیوخ عرب آن منطقه را اداره می‌کرد (سعیدیان‌جزی، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۲۸۹). کسروی چنین آورده است که:

«شیخ غیث [کعبی] با شیخ‌حمود رئیس منتفق پیمان همدستی بسته و با والی بغداد دشمنی نموده یا با او می‌جنگیده‌اند و بصره را به محاصره می‌گرفته‌اند، نیز یک رشته جنگ‌هایی میان کعبیان و عشایر عراق و مردم کویت به وقوع پیوست. پیداست که دولت قاجاری از این کارها آگاهی نداشته و دخالتی نمی‌کرده و کعبیان خودسرانه به آن کارها بر می‌خواستند. تا زمان فتحعلی‌شاه مردم خوزستان به‌ویژه کعبیان خودسر می‌زیستند و کسی را به پادشاهی نشناخته و مالیات نمی‌پرداختند. در این زمان خوزستان به چندین بخش تقسیم شده، شهر شوشتر و شهر دزفول و آل‌کثیر و خاندان مشعشع و کعبیان هر یک خودسر و جداگانه زندگی می‌نمودند و هرگز پروای آقامحمدخان را نداشتند. در زمان فتحعلی‌شاه، خوزستان را به دو بخش کرده شوشتر و دزفول و هویزه را که بخش شمالی است جزو کرمانشاهان کرده به محمدعلی‌میرزای دولتشاه سپردند، رامهرمز و فلاحیه و هندیشان را که بخش جنوبی است جزو فارس دانسته به حسینقلی‌میرزا پسر دیگر فتحعلی‌شاه دادند» (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۶۸).

نجم‌الملک نیز در این باره آورده است:

«سابق تا اواخر دولت شاه‌مرحوم [محمدشاه] خاک محمره و چعب (کعب) سر جمع فارس محسوب می‌شد هر سال سه هزار تومان مالیات و چهار هزار تومان سایرالوجوه می‌دادند» (نجم‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۱۹).

۱. با مرگ شاه، حاکم و یا یک خان که قلمرو او آشفته می‌شد، شاه‌مرد می‌گفتند در اینجا منظور بعد از مرگ محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۶ ه.ق است.

برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله که ملقب به سهام‌الدوله بود به وزارت و سرداری سپاه منصوب شد (سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۰۰). امیرزاده اردشیرمیرزا رکن‌الدوله به حکومت و سلیمان‌خان سهام‌الدوله به وزارت لرستان و خوزستان مأمور گردیدند. با آمدن سهام‌الدوله [کعبی‌ها] به آسانی فرمان او را گردن نهادند (افشار، ۱۳۸۲: ۶۲؛ خورموجی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۸۸)

معاهدات ارزنة الروم و سرنوشت کعبی‌ها

به علت مشخص نبودن مرز بین ایران و عثمانی از زمان صفویه، افشاریه و زندیه همواره بین دو کشور درگیری وجود داشت. با توجه به اینکه مناطق غرب ایران از جمله خوزستان همواره مورد طمع دولت عثمانی قرار داشت، این مسأله تا دوران قاجار ادامه یافت و در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار نیز درگیری‌هایی بین دو دولت به وجود آمد که طی دو معاهده ارزنة الروم اول در زمان فتحعلی‌شاه و ارزنة الروم دوم در زمان محمدشاه و با دخالت سفرای روس و انگلیس سرانجام مرز دو دولت مشخص شد. در واقع با انعقاد این قرارداد پایه‌های اصلی تعیین مرزهای باختری ایران ریخته شد (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۱۶). در این راستا آنچه مهم است مشخص شدن وضعیت قبیله کعب طی این دو معاهده است که در این مبحث بعد از شرح معاهدات ارزنة الروم بدان پرداخته خواهد شد:

معاهده ارزنة الروم اول

به‌طورکلی در روابط ایران عصر قاجار با دولت عثمانی در عصر فتحعلی‌شاه، مسائلی مانند تعرض حافظ علی‌پاشا سرعسکر ارزنة الروم به جمعی از نوکران و گماشتگان شخصی فتحعلی‌شاه و قسمتی از حرم او که عازم حج بودند، مشاهده متبرکه، حکمرانی شهر زور یا سلیمانیه، حفظ سرحدات غربی از تجاوز قوای عثمانی، وجود مراکز عشایرنشین در سرحدات دو دولت و از همه مهم‌تر مسئله سرحدات ایران و عثمانی که از زمان نادرشاه هنوز به صورت صحیح و روشن درنیامده بود بر اختلافات ایران و عثمانی

افزود و باعث لشکرکشی سپاه ایران به فرماندهی پسران فتحعلی‌شاه؛ عباس‌میرزا و محمدعلی‌میرزا دولت‌شاه گردید. در سال ۱۲۳۶ هـ.ق بین دو دولت درگیری به‌وجود آمد که باعث شکست سپاهیان عثمانی و فتح سرزمین وسیعی از طرف سپاه ایران گردید که در نهایت به درخواست صلح از طرف عثمانی در سال ۱۲۳۷ هـ.ق منجر شد (آدمیت، ۱۳۳۴: ۳۶-۳۷؛ شمیم، ۱۳۷۲: ۱۲۰-۱۱۱؛ لمتون، ۱۳۷۵: ۴۴). رؤوف‌پاشا از جانب دولت عثمانی و میرزامحمدعلی آشتیانی از طرف دولت ایران به نمایندگی مأموران ارزنة الروم شدند که به مذاکره پرداخته و معاهده صلحی بین دو دولت منعقد سازند (آدمیت، ۱۳۳۴: ۳۷). این درگیری در نهایت در سال ۱۲۳۹ هـ.ق با قرارداد ارزنة الروم پایان یافت. به موجب آن دولت ایران، ولایات عثمانی را که گرفته بود تخلیه کرد و دولت عثمانی نیز تعهد کرد که به زوار و حجاج ایرانی آزار نرساند و از تجار ایرانی غیر حقوق‌گمرکی، دیگر چیزی مطالبه ننمایند. در این عهدنامه مواد ویژه‌ای همچون درباره وضع تجارت طرفین؛ که از کالای صادراتی به متصرفات عثمانی فقط صدی چهار از قیمت اصلی کالا گرفته شود، مسافرت ایرانیان به کربلا و نجف؛ که عمال ترک در بین‌النهرین عراق با زوار ایرانی در وصول به مقصد و تسهیل وسایل سفر همکاری کنند نیز وضع شد. با توجه به اینکه تحدید خطوط مرزی برطبق عهدنامه سال ۱۱۵۹ هـ.ق در زمان نادرشاه مواقع و نقاط مرزی را با تفصیل و به‌طور وضوح تعیین نکرده بود، مواد ارزنة الروم نیز با استناد به آن عهدنامه اختلافات ارضی و مشکلات سرحدی دو دولت را به‌طور قطع از میان نبرد. علاوه بر آن نقل‌وانتقال عشایر سرحدی و عادت آنان به قشلاق - بیلاق مشکلات زیادی برای تحدید حدود فراهم ساخت (آدمیت، ۱۳۳۴: ۳۷؛ شمیم، ۱۳۷۲: ۱۲۱-۱۲۰). در فقره دوم معاهده ارزنة الروم اول به مسأله ایلات و عشایر توجه شده و چنین آمده است:

«دولت عثمانی قویاً تعهد می‌کند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی

۱. جزیره الخضر: نامی که در گذشته به جزیره آبادان اطلاق می‌شد

تعیین مرزها حاصل نشد و مقرر گردید که عهدنامه جدید بین دو دولت منعقد گردد و موارد اختلاف دولتی را به‌طور کلی حل کند. با وجود مشکلات فراوانی که برای هیئت ایرانی پیش آمد سرانجام با درایت امیرنظام در ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۲۶۵ ه.ق عهدنامه دوم ارزنة‌الروم در نه ماده تنظیم شد و به امضای نمایندگان ایران و عثمانی رسید و نمایندگان روس و انگلیس نیز به‌عنوان ناظر و ضامن اجرا این معاهده را امضا کردند. به موجب آن دولت ایران از ادعای خود نسبت به سلیمانیه چشم پوشید و در مقابل دولت عثمانی مالکیت ایران را نسبت به بندر محمره و ساحل چپ اروندرود به رسمیت شناخت (شمیم، ۱۳۷۲: ۲۰۹-۲۰۷؛ بیات، ۱۳۸۴: ۵۰۷-۵۰۶). به نوشته اعتمادالسلطنه در فقره هشتم:

«عشایری که متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست به‌خصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یک دفعه به اراده و اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها واصل شوند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۱: ۹۴۴).

یعنی قرار بر این شد که از نقل و انتقال و کوچ خودسرانه عشایر مرزی و تجاوز آنان به خاک یکدیگر جلوگیری شود بدین ترتیب عشایری که از قدیم تابع و ساکن ایران بودند بعد از این معاهده به خاک ایران کوچ داده شوند و در مورد عشایر تابع و ساکن عثمانی نیز این اقدام صورت گیرد و درباره عشایری که تعیین ملیت و تابعیت و محل سکونت آنان به صورت قطعی امکان‌پذیر نباشد انتخاب دولت متبوع و محل سکونت دائم، به خود آنها واگذار شود تا هرکدام از دو کشور ایران و عثمانی را به‌عنوان کشور متبوع برگزیدند به خاک آن کشور کوچانده شوند تا دیگر باعث دردسر نشوند (شمیم، ۱۳۷۲: ۲۱۱؛ سرابی، ۱۳۶۱: ۸۳). اما هنگامی که محمدعلی خان شیرازی معاهده را برای امضا به نزد امنای دولت عثمانی در استانبول بُرد، آنها اشکال‌تراشی کردند و چهار فقره سؤال را مطرح کردند، از جمله در باب عشایر حقیقی، تبعه دولت ایران که آنها می‌توانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در این حالت می‌تواند ایران

یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد. در فصل چهارم نیز چنین آمده که ایلات و عشایری که ساکن خاک هر کدام از دو کشور هستند در صورتی که به خاک دولت دیگر درآیند حمایتی از آنان نشود» (آدمیت، ۱۳۳۴: ۴۷؛ نفیسی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۰۸).

بنی‌کعب از جمله ایلات ایرانی بود که با عقد این معاهده مانند ادوار قبل برای حمله به بصره و یا بنی‌منتفق (منتفق) دیگر قادر به تحرک و حمله‌ای به درون قلمرو عثمانی نشدند.

معاهده ارزنة‌الروم دوم و تابعیت کعبی‌ها به ایران

بندر محمره در کرانه خلیج فارس در زمان سلطنت محمدشاه رو به ترقی نهاد. در زمان شیخ‌ثامر، محمره آبادتر شد و اختیار آن از طرف ثامر به دست حاج جابر پسر حاج یوسف افتاد (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۸۷-۱۸۶). از آنجا که آبادی محمره باعث بی‌روفتی بندر بصره در قلمرو عثمانی شده بود، سرانجام در زمان جنگ هرات، قشونی از این دولت به محمره حمله کرد (سپهر، ۱۳۵۳، ج ۲: ۲۹۹؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۶۲؛ لمتون، ۱۳۷۵: ۴۴). این امر و قتل عام عده‌ای از شیعیان توسط والی جدید بغداد باعث اختلاف محمدشاه با عثمانی‌ها شد که ادعای تسلط بر محمره را داشتند. سرانجام با وساطت دولت‌های روس و انگلیس انجمنی مرکب از نمایندگان چهار دولت برای حل مشکلات تشکیل شد، اما به دلیل بروز اختلافات نتیجه‌ای از آن حاصل نشد (اقبال، ۱۳۸۵: ۳۱؛ بیات، ۱۳۸۴: ۵۰۶). کار محمره تا زمان سفارت امیرکبیر به ارزنة‌الروم به تأخیر افتاد (سپهر، ۱۳۵۳، ج ۲: ۳۰۱-۲۹۹).

کمیسیون حل اختلاف برای مشاوره و اخذ تصمیم درباره سرحدات دو دولت در سال ۱۲۵۹ ه.ق در ارزنة‌الروم با حضور میرزا تقی‌خان وزیر نظام نماینده ایران و انور افندی نماینده عثمانی و کلنل ویلیامز و میجر فرانت و روبرت کرزن، نمایندگان انگلستان و کلنل دنیز، نماینده دولت تزاری روسیه تشکیل شد و مذاکرات کمیسیون هجده جلسه و به مدت سه سال و چند ماه طول کشید ولی موافقت درباره

آن خاک عثمانی را متصرف شود؟ سفرای متوسطین [سفرای روس و انگلیس] نیز جواب دادند: مأمورین دولت ایران به هیچ بهانه نمی‌توانند مملکتی را که در سمت راست اروندرود است و نه زمینی را که در سمت چپ است یا اراضی دست‌چپ که تعلق به عثمانی دارد، [که عشایر تبعه ایران] سکنی کرده باشند، به‌دست بیاورد (آدمیت، ۱۳۳۴: ۵۱-۵۰).

اختلاف اساسی بر سر عشایر مرزی بود؛ زیرا نماینده عثمانی، درویش‌پاشا معتقد بود که دولت عثمانی در ساحل چپ اروندرود به جز خود محمره و لنگرگاه مقابل آن و جزیره‌الخضر جایی دیگر را به دولت ایران واگذار نکرده است و بقیه ملک دولت عثمانی است و خطی که درویش‌پاشا پیشنهاد کرده این بود که خط سرحد از طرف شرقی خلیج بصره شروع از مشرق قوبان شمالی و جنوبی و معاویه و حفار و ابوجدع و تیمار کری و خمیسه به طرف شمال ممتد شده از بین دو قصر معروف به بصری و حویزروی می‌گذرد و بالنتیجه قوبان شمالی و جنوبی و مخزری که در بالای جزیره‌الخضر واقع است و شطیط و در طرف شرقی محمره و حفار و معاویه و طرف غربی محمره دره‌ی آل‌حمدان ابوجدع و تیمار کری و خمیسه و جزیره صالحه تا سویب و اتصال نهر کرخه به اروندرود ملک عثمانی است بنابراین محمره از اطراف به سرحدات عثمانی محدود شده و اراضی ساحل چپ اروندرود که در تصرف عشایر معروفه مثل عشیره چعب [کعب] بود و به‌موجب نص صریح عهدنامه، ملک ایران شناخته می‌شد نیز بنا بر ادعای درویش‌پاشا، از ملکیت ایران خارج می‌گردید. نماینده ایران، مشیرالدوله، چندین برهان قاطع اقامه می‌کند که دولت عثمانی به هیچ‌وجه حق ملکیت در تمامی چعب را ندارد بلکه به قدر ۵۰ فرسخ بالاتر از محمره حوالی بادرانی و حبان، یک وجب زمین در طرف چپ اروندرود نداشته است. وی نص صریح عهدنامه را مستند قرار داده و ایضاحات مزبور را کان‌لم‌یکن انگاشته هیچ اعتباری بر آن مترتب نمی‌دانست و به موجب فصول عهدنامه استدلال می‌کرد که محمره بندر و لنگرگاه و جزیره‌الخضر و تمام اراضی ساحل چپ اروندرود از محل الحاق رودخانه کرخه به اروندرود

الی مصب آن به دریا متعلق به دولت ایران است و بالنتیجه لازم می‌آید که حق تصرف اروندرود از محل اتصال رودخانه کرخه تا دریا میان دو دولت باید به تساوی باشد. شهر و بندر محمره و جزیره‌الخضر و لنگرگاه و تمام اراضی ساحل شرقی یعنی جانب چپ اروندرود را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۶۵-۶۳؛ آدمیت، ۱۳۳۴: ۳۹۴-۳۹۲). البته میرزا جعفرخان نیز همچنین در برابر تلاش‌های عثمانی‌ها که قصد داشتند عشایر ساکن ساحل خاوری اروندرود را تبعه عثمانی قلمداد نمایند مقاومت کرده و با تثبیت این نکته که عشایر بنی‌کعب تبعه ایران هستند راه را بر سوءاستفاده عثمانی‌ها از عهدنامه دوم ارزنة‌الروم بسته و مالکیت ایران بر ساحل خاوری اروندرود را بلامنزاع ساخت (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰: ۱۷۲).

سرانجام با درایت و قاطعیت امیرکبیر، از کوت فیلی به سمت کوت تیمار تا قصرین که در حدود ۸۰۰ خانوار از عشیره چعب با نخلستان و املاک آنها که در طرف مغرب خط مفروض پیشنهاد شده توسط کمیسیون و موافق نص عهدنامه و در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران بود باید به ملکیت در تصرف ایران باشد و باید آن خاک هم در تصرف دولت علیه ایران باشد و از جایی که دیگر محل سکنتای عشایر معروفه نباشد، خط سرحدیه تعیین شود (آدمیت، ۱۳۳۴: ۹۷-۹۶). کسروی وقایع را در زمان درگیری ایران و عثمانی و بعد از معاهده ارزنة‌الروم چنین بیان می‌دارد:

«درویش‌پاشا نماینده عثمانی به نیرنگ و فریب، کعبی‌ها را بر می‌انگیخت که خود را رعیت عثمانی بخوانند و وعده می‌داد که مالیات ۱۰ ساله را از ایشان نخواهد گرفت ولی کعبیان تن به آن ننگ ندادند و با آنکه مشیرالدوله دو هزار تومان مالیات ایشان بیفزود و شش هزار تومان بر شهر هویزه مالیات بست باز همگی به رعیتی ایران خرسند بودند. دبیر درویش‌پاشا در این سفر خورشیدپاشا نامی بوده که کتابی درباره سفر خود نوشته و از کتاب او نیز پیداست که کعبیان با عثمانیان روی نشان نمی‌داده‌اند و اینست که خورشیدپاشا زشتگویی بسیار از ایشان نموده است» (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

آوردند (افشار، ۱۳۸۲: ۶۱). خرسندی این تابعیت در عهد ناصرالدین شاه نیز ادامه داشت، آنها مالیات خود را به دولت ایران می پرداخته‌اند:

«از زمان معتمدالدوله منوچهر و سلیمان خان ارمنی سهام‌الملک به استعانت ولات هویزه این دو ملک مفروز و مستقل شد و مالیات معتبر بر آنها [کعبی‌ها] بستند ابتدا ۲۲ هزار تومان و به تدریج افزودند، در حکومت مرحوم حشمت‌الدوله^۱ تا حال رسیده است به ۷۰ هزار تومان» (نجم‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۱۹).

و در روایتی دیگر آمده:

«در سال جنگ محمره نیز [عثمانی‌ها] شخصی عربی فرستاده بودند به دعوت و اطاعت آنها [کعبی‌ها] و پول داده بودند و وعده هفت سال بخشش مالیات تا به طرف آنها باشند» (همان: ۱۱۰).

ولی شیخ جابر به ایران وفادار ماند و به طور خاص از دولت مرکزی ایران در برابر دعاوی ارضی دولت عثمانی حمایت کرده و به مقاومت در برابر حملات علیرضا پاشا حاکم بغداد و بصره پرداخت (آبادیان، ۱۳۸۵: ۵۹۱). شیوخ بنی کعب به دولت ایران وفادار بوده و از طرف دولت ایران به حکومت مناطقی که در آن ساکن بوده‌اند، یعنی بخش کوچکی از خوزستان که در آن ساکن بوده‌اند، منصوب می شدند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۷۳). به طور کلی اعراب خوزستان و از جمله بنی کعب امروزه نیز علاوه بر علاقه به هویت قومی خود، به هویت ملی خود یعنی ایرانی بودن، گرایش داشته و علاقه‌مندند (اکوانی، ۱۳۸۷: ۹۹).

نتیجه‌گیری

با توجه به درگیری‌هایی که بین «بنی کعب» با دولت مرکزی ایران در عهد صفویه تا معاهده ارزنة‌الروم دوم وجود داشت، این قبیله در زمان ضعف حکومت مرکزی ایران بیشتر به فکر خودمختاری در امور قبیله خود بود اما در هنگام تسلط و قدرت دولت مرکزی بر مناطق تحت نفوذ قبیله آنها با پرداخت باج و خراج تابعیت‌شان را نشان می دادند. کعبی‌ها هنگامی که دولت‌های ایرانی را قوی می دیدند و قدرت مقابله با

۱. از حاکمان عصر ناصری در لرستان و خوزستان و کرمانشاه.

در واقع شیخ جابر کعبی به ایران وفادار ماند و به طور اخص از دولت مرکزی ایران در برابر دعاوی ارضی دولت عثمانی حمایت کرد و در مقابل حملات آنان ایستادگی نمود (آبادیان، ۱۳۸۵: ۵۹۱). اوج وفاداری جابرخان به کشور ایران در زمان جنگ هرات و حمله انگلیسی‌ها به خوزستان بود. در این زمان خانلر میرزا حاکم خوزستان و فرمانده سپاهیان ایران بود که پس از برخورد با نیروهای انگلیسی که کشتی‌های جنگی خود را به کرانه خلیج فارس آورده بودند، قصد فرار کرد. حاجی جابرخان سعی کرد مانع فرار او شود ولی اصرارش بی‌فایده بود؛ بنابراین درحالی که می‌گریست آنان را مخاطب قرار داد و گفت: «مرا پیش قبایل عرب سرافکنده نکنید» (طباطبایی، ۱۳۴۳: ۵۴؛ کسروی، ۱۳۸۴: ۲۲۲؛ جنگ ایران و انگلیس در محمره، ۱۳۵۷: ۵۳). شجاعت و پایداری جابرخان در جنگ با انگلیسی‌ها وی را مورد توجه حاکم خوزستان و شخص ناصرالدین شاه قرار داد به گونه‌ای که حق عزل و نصب تمام شیوخ قبایل عرب خوزستان بر عهده وی محول شده بود (کسروی، ۱۳۸۴: ۲۱۹-۲۱۸). وفاداری شیوخ کعبی به حکومت مرکزی ایران باعث شد تا امیرکبیر عمال حکومتی را این چنین به حسن سلوک با آنان وادارد:

«الحق عشیره مزبوره رعیت خوب شاهنشاه دین پناه هستند و شما باید آنها را از الطاف و اعطاف خدیوانه زیاده از حد مستظهر و امیدوار نمایید» (آدمیت، ۱۳۳۴: ۵۸۱).

پس از شیخ جابر پسرش شیخ مزعل جانشین او شد. از طرفی حکومت مرکزی نیز تغییراتی در امر حکومت بنادر و جزایر داد و طرح ایجاد بناهای جدید؛ تلگراف‌خانه، توپ‌خانه، سربازخانه و غیره را در خرمشهر به اجرا درآورد و شیخ مزعل در سمت حاکم خرمشهر ابقا شد (مافی، ۱۳۶۱: ۹۲ و ۱۱۹). وی نیز تابع حکومت مرکزی ایران بود. در واقع اولاد شیخ جابر مورد توجه دولت ایران بود و به دلیل سابقه خود همیشه مورد لطف و احترام بودند (میریان، ۱۳۵۲: ۴۳۰). البته شیعه بودن قبیله کعب نیز از دلایل مهم تابعیت آنها به حکومت ایران بود. آنها تا پیش از آمدن به ایران سنی بودند و در برخورد با والیان مشعشعی به تشیع روی

اینکه در هر فرصتی به بصره می‌تاختند اما زمانی که از زندها شکست خوردند، به کریم‌خان تسلیم شدند و باج و خراج داده و حتی با وجود آنکه سد آنها که از مهم‌ترین عوامل رونق منطقه زندگی آنها در فلاحیه بود، توسط زندها ویران شده بود، اما با حضور در سپاه ایران برای حمله به بصره و سپس کمک به زندها در حمله به خوارج عمان تمایل و تابعیت به ایران را ثابت کردند.

- داشتن مذهب شیعه و تابعیت دولت‌های شیعی

ایرانی از صفویه به بعد: کعبی‌ها بعد از آنکه وارد سرزمین ایران شدند و همسایه مشعشعیان شده و این مذهب را پذیرفته و شیعه شدند و با توجه به ظهور صفویه که مذهب شیعه را رسمی کرد، تمایل به سرسپردگی به دولت شیعی در ایران و تابعیت دولت‌های شیعی مذهب ایرانی از صفویه به بعد را بیشتر ترجیح می‌دادند تا دولت سنی مذهب عثمانی.

- درگیری با بنی‌متفق که تابع دولت عثمانی بودند:

بین «بنی‌کعب» و «بنی‌متفق» که تابع دولت عثمانی بود، چندین درگیری به وقوع پیوست و کعبی‌ها با وجودی که این قبیله نیز مانند آنها عرب بود ولی از آنجاکه تابع دولت عثمانی بودند با آنها اختلاف داشتند و در لشکرکشی زندیه بر سر این قبیله به نفع سپاه زند، حضور داشتند.

- مقاومت در برابر خواسته‌ها و تطمیع درویش‌پاشا:

درویش‌پاشا که نماینده عثمانی بود قصد داشت که با تطمیع بنی‌کعب مبنی بر کاهش مالیات، آنها را به دولت عثمانی متمایل نماید اما آنها نپذیرفتند.

منابع

- آبادیان، حسین. (۱۳۸۵). *ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۳۴). *امیرکبیر و ایران*. چ ۲. تهران: پیروز.
- اسدی، بیژن. (۱۳۸۵). *خلیج فارس و مسائل آن*. چ ۲. تهران: سمت.

شاهان و حاکمان منصوبی از طرف آنها را نداشتند، مطیع شده و باج و خراج خود را ارسال می‌داشتند و در لشکرکشی‌های شاهان ایرانی علیه دولت عثمانی نیز حضور داشتند و نادر، کریم‌خان و ... راهراهی می‌نمودند. به قول کسروی: «این عادت همیشگی کعبیان و دیگر ماندگان ایشان بود که چون دولت را ناتوان می‌دیدند خودسری می‌نمودند و همین‌که دولت توانا می‌گردید و لشکر بر سر آنان می‌فرستاد از در زبونی درمی‌آمدند». دلایلی وجود دارد که تابعیت این قبیله که سرانجام منتهی به ایرانی شدن آنها گردید را نشان می‌دهد، از جمله:

- تابعیت نسبت به حکومت مرکزی ایران از صفویه تا

قاجار: از زمانی که کعبی‌ها در عهد صفوی وارد خاک ایران شدند با حضور قوی شاهان در ایران و فرستادن حاکمان لایق بر سر آنان این قبیله همیشه مطیع دولت‌های ایرانی بود و آنها با سقوط سلسله‌ها، مرگ شاهان و ضعف حاکمان ایرانی خوزستان بنای خودمختاری و شرارت را می‌گذاشتند که در تاریخ معاصر ایران امری عادی بود. در واقع دادن باج و خراج به شاهان و حاکمان ایرانی در مواقعی که با اقتدار با کعبی‌ها رفتار می‌کردند از دیگر نشانه‌های تابعیت این قبیله و تمایل به دولت‌ها و همچنین سرزمین ایران بود.

- درگیری با پاشای بغداد که ادعای خاک دورق را

می‌کرد: کعبی‌ها به اتکای دولت ایران این منطقه را جزئی از خاک ایران می‌دانستند نه تنها تابعیت ایران را پذیرا بودند بلکه همواره با حاکمان بغداد و بصره که ادعای تملک منطقه زندگی آنها را داشتند درگیر بودند و این اقدام آنها به دلیل پشتوانه دولت‌های ایرانی بود. این اختلاف کعبی‌ها با حاکم بصره تا آنجا پیش رفت که با حضور در سپاه زند و کمک به زندها شاهد تصرف بصره توسط صادق‌خان زند و قرار گرفتن این بندر در جزو ممالک متصرفی زندیه بودند.

- حضور و کمک به ارتش ایران در جنگ‌های بین

ایران و عثمانی و خوارج در زمان زندیه: کعبی‌ها با

- در ایران و آناتولی. اردبیل: دانشگاه محقق اردبیلی. صص ۱۲-۱.
- ستوده، منوچهر. (۱۳۸۵). *نامنامه ایلات و عشایر و طوایف*. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سرابی، حسین. (۱۳۶۱). *سفرنامه امین الدوله*. به تصحیح قدرت الله روشنی و کریم اصفهانیان. ج ۲. تهران: اساطیر.
- سعیدیان جزئی، مریم. (۱۳۸۴). «نقش شیخ خزعل در تحولات جنوب ایران در اواخر حکومت قاجاریه». در *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ*. ج ۳. اصفهان: دانشگاه اصفهان. صص ۳۱۰-۲۸۷.
- سمعانی، محمد. (۱۳۶۷). *الانساب*. چاپ عبدالله عمر بارودی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شمیم، علی اصغر. (۱۳۷۲). *ایران در دوره سلطنت قاجار*. ج ۴. تهران: علمی.
- صلاح، مهدی؛ سپهوند، اسماعیل. (۱۳۹۵). «اقدامات امنیتی کریم خان زند برای به انتظام درآوردن قبیله بنی کعب». *فصلنامه تاریخ انتظامی*. شماره ۱۰. صص ۱۸-۱.
- طباطبایی، محمدحیظ. (۱۳۴۳). «خوزستان در پیشگاه تاریخ». *مجله کانون وکلا*. سری ۱۶، شماره ۹۴. صص ۶۳-۵۲.
- فرامرزی، احمد. (۱۳۴۶). *کریم خان زند و خلیج فارس*. به کوشش حسن فرامرزی. تهران: داورپناه.
- فسایی، حسن. (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. ج ۲. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- قائم مقامی، جهانگیر. (۱۳۲۴). «عشایر خوزستان؛ طوایف میان آب». *مجله یادگار*. سال ۲، شماره ۴. صص ۶۸-۵۸.
- قیم، عبدالنبی. (۱۳۸۰). «نگاهی جامعه‌شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان». *فصلنامه مطالعات ملی*. سال ۲، شماره ۳. صص ۳۲-۹.
- قدوسی، محمدحسین. (۱۳۳۹). *نادرنامه*. مشهد: انجمن آثار ملی خراسان.
- کسروی، احمد. (۱۳۸۴). *تاریخ پانصد ساله خوزستان*. تهران: دنیای کتاب.
- لمتون، آن کاترین سواين فورد. (۱۳۷۵). *ایران عصر قاجار* (ترجمه و گفتاری در باب ایرانشناسی). ترجمه سیمین فصیحی. مشهد: جاودان خرد.
- مافی، حسین قلی خان نظام السلطنه. (۱۳۶۱). *خاطرات و اسناد*. به کوشش منصوره نظام مافی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- مشیرالدوله، سیدجعفر. (۱۳۴۸). *رساله تحقیقات سرحدیه*.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. (۱۳۶۷). *مرآة البلدان*. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- افشار، حسنعلی. (۱۳۸۲). *سفرنامه لرستان و خوزستان*. به تصحیح حمیدرضا دلوند. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اقبال، عباس. (۱۳۸۵). *میرزا تقی خان امیرکبیر*. به اهتمام ایرج افشار. ج ۴. تهران: توس.
- اکوانی، سیدمحمدالله. (۱۳۸۷). «گرایش به هویت و هویت ملی و قومی در عرب‌های خوزستان». *فصلنامه مطالعات ملی*. سال ۹. شماره ۴. صص ۱۲۶-۹۹.
- بهمنی قاجار، محمدعلی. (۱۳۹۰). *تمامیت ارضی ایران در دوره پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- بیات، عزیزالله. (۱۳۸۴). *تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان*. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- پری، جان. (۱۳۶۷). *کریم خان زند*. ترجمه علی محمد ساکی. ج ۲. تهران: نو.
- جنگ ایران و انگلیس در محرمه. (۱۳۵۷). به تصحیح احمد کسروی. ج ۲. تهران: پایروس.
- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۸۷). «هویت ایرانی خوزستان در گستره تاریخ». *فصلنامه مطالعات ملی*. سال ۹، شماره ۳. صص ۹۷-۷۳.
- جهانگیرمیرزا. (۱۳۸۴). *تاریخ نو*. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: علم.
- چلونگر، محمدعلی. (۱۳۸۴). «بررسی علل جایگزین شدن بصره به جای بندرعباس توسط انگلیسی‌ها در دوره زندیه». در *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ*. ج ۲. به اهتمام اصغر منتظرالقائم. اصفهان: دانشگاه اصفهان. صص ۱۲۴-۱۱۱.
- خورموجی، محمدجعفر. (۱۳۴۴). *حقایق الاخبار ناصری*. به تصحیح حسین خدیو جم. ج ۲. تهران: زوار.
- دو بد، کلمنت اوگاستس. (۱۳۷۱). *سفرنامه لرستان و خوزستان*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجبی، پرویز. (۱۳۵۵). *کریم خان زند و زمان او*. تهران: امیرکبیر.
- رستم‌الحکما. (۱۳۴۸). *رستم‌التواریخ*. تصحیح محمد مشیری. تهران: امیرکبیر.
- سپهر، محمدتقی. (۱۳۵۳). *ناسخ‌التواریخ*. ج ۲ و ۳. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- سپهوند، اسماعیل؛ نعمتی، محمدعلی؛ بازوند، ستار. (۱۳۹۵). «دورق؛ هجوم کعبی‌ها، خروج افشارها». در *اولین کنگره قزلباشان*.

خوزستان به انضمام کتابچه دستورالعمل ناصرالدین شاه در خصوص سفر اول به خوزستان. تصحیح، تحشیه و تعلیقات احمد کتابی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- نفیسی، سعید. (۱۳۸۳). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. ج ۲. تهران: اساطیر.

- نرائی، مرتضی. (۱۳۸۴). «جواسم و موقعیت تاریخی آنها در خلیج فارس». در همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ. جلد ۱. اصفهان: دانشگاه اصفهان. صص ۴۲۳-۴۰۷.

- وثوقی، محمدباقر. (۱۳۸۴). تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار. تهران: سمت.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۸۱). تاریخ روابط خارجی ایران. ج ۸. تهران: امیرکبیر.

به‌اهتمام محمد مشیری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- میریان، عباس. (۱۳۵۲). جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان. تهران: کتابفروشی بوذرجمهری.

- میلانی، عبدالحسین. (۱۳۸۶). «دریانوردی کعبیان خوزستان در خلیج فارس». در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ. ج ۲. به‌اهتمام اصغر منتظرالقائم. اصفهان: دانشگاه اصفهان. صص ۵۲۰-۵۰۱.

- نامی اصفهانی، محمدصادق. (۱۳۶۶). تاریخ گیتی‌گشا. چ ۳. تهران: اقبال.

- نجم‌الدوله، عبدالغفار بن علی محمد. (۱۳۴۱). سفرنامه به خوزستان. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی: تهران، علمی.

- نجم‌الدوله، عبدالغفار بن علی محمد. (۱۳۸۶). سفرنامه دوم به



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی